



پیغام عشق

قسمت دویست و هشتاد و یکم



با سلام خدمت استاد شهبازی عزیز و خانواده گنج حضور

قسمتی از برنامه شماره ۵۵۳

به نام خدا

انسان تا حوالی ۱۰ سالگی مجاز به هم‌هویت شدگی است و می‌تواند به (تر) بچسبد، از ۱۰-۱۲ سالگی که بگذریم چسبیدن به (تر) و هم‌هویت شدن درد ایجاد می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۵۱

که همی دانم یجوز و لایجوز

خود ندانی تو یجوزی یا عجوز؟

این روا و آن ناروا دانی ولیک

تو روا یا ناروایی؟ بین تو نیک

تو در ذهن می‌دانی چه چیز روا و چه چیز نارواست، ولی آیا می‌دانی خودت روا یا ناروایی؟

آیا زندگی تو را روا می‌دارد؟

مردم را تفسیر و قضاوت می‌کنی و روا و ناروا می‌کنی و خوب و بد می‌کنی و این کارهای تو از نظر زندگی روا نیست و تو انسان ناروایی هستی. هشیاری این‌گونه نیست، هشیاری باید روی خودش قائم شود و ما جلوی آن را گرفته‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۵۲

قیمت هر کاله می‌دانی که چیست

قیمت خود را ندانی احمقی ست



من ذهنی وصل به پول، همسر، فرزند، مقام و وصل به هر چیزی است که با ذهن قابل تجسم و تصور است، در ذهن هویت خود را از چیزهای این جهانی می‌گیریم، ارزش خود را با کالاها می‌سنجیم.

تو که قیمت هر کالا را می‌دانی آیا ارزش و قیمت خودت را هم می‌دانی؟

تو از تمام چیزهای جهانی خوشی می‌خواهی، در ظاهر بسیار خوبی ولی در باطن ناشاد هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۵۳

سعدا و نحسا دانسته‌یی

نگری سعدی تو یا ناشسته‌یی

سعد: به معنی خوش یمن

نحس: به معنی بد یمن است

تو حتی سعد و نحس را هم می‌دانی، ولی نمی‌خواهی بدانی که آیا تو سعد هستی یا نحس؟

هر کسی که برکت زندگی به فکر و عملش می‌ریزد، سعد است.

تو جلوی آینه می‌ایستی و به آینه ایراد می‌گیری؟ برو صورت خودت را بشور.

آینه منظور این جهان است. وقتی صورت ما ناشسته است و هم‌هویت شدگی داریم آینه جهان این صورت را منعکس می‌کند، تمام مشکلات را ما به وجود می‌آوریم چون نحس هستیم.

از خودمان بپرسیم، آیا ما خوش یمن هستیم؟

آینه را نشکنیم از آینه ایراد نگیریم، برویم صورت خودمان را بشوریم؛ مولانا را بخوانیم و خودمان را بشناسیم و در این راه نترسیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۵۴

جان جمله علم‌ها این است این

که بدانی "من کی ام" در یوم دین؟

تمام علم‌ها برای این است که بدانیم در این لحظه من کیستم؟ اگر در این لحظه درک کردیم، که ما از چه جنسی هستیم و عمق داریم در این صورت دانش ما بدرد می‌خورد و ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم و گرنه نمی‌توانیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

ای یار، اگر نیکو کنی، اقبال خود صد تو کنی

تا بوک رو این سو کنی، باشد که با ما خو کنی

اقبال: به معنی فضای درون، بخت

ای یار، ای انسان، ای هشیاری تو از جنس من هستی، پس کم چیزی نیستی. من ذهنی را کوچک کنیم و با اتفاق این لحظه آشتی کنیم، تسلیم باشیم.

تسلیم: به معنی پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و بدون قیدوشرط است.

فضای باز شده به ما کمک می‌کند، عیب‌های خود را ببینیم. بعضی چیزها را در خود می‌بینیم که قبلاً نمی‌دیدیم. این راه صبر می‌خواهد، این من را کوچک کنیم، واکنش نشان ندهیم و من ذهنی را رفو نکنیم تا فضا باز شود و خودمان را ببینیم.

بخت ما دلی است که به خدا زنده است. بخت پول نیست. شادی و آرامش فضای یکتایی، به آدم زنده شده می‌ریزد و

شرایط و آدم‌ها هیچ تأثیری روی او ندارد. اگر هشیاری درون زیاد شود، کم‌کم متوجه می‌شویم که از جنسی هستیم که

دارد در دلمان بزرگ می‌شود، از جنس فضای یکتایی هستیم. وقتی درون بزرگ شود ما حس فراوانی می‌کنیم و گرم ما زیاد

می‌شود. حسادت در درون ما به بیرون منعکس می‌شود و گرنه همه چیز در این جهان فراوان است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

من گردِ ره را کاستم، آفاق را آراستم

وز جُرم تو برخاستم، باشد که با ما خو کنی

با عقل من ذهنی عمل نکن، خدا گرد راه را می‌کاهد؛ خدا افق‌ها را برایمان روشن کرده. وقتی فضای درون را باز کنیم متوجه می‌شویم از جنس عدم هستیم؛ وضعیت‌ها را رها می‌کنیم و وضعیت‌ها هم ما را رها می‌کنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

من از عدم زادم تو را، بر تخت بنهادم تو را

آینه‌ای دادم تو را، باشد که با ما خو کنی

تو از جنس عدم و هشیاری بی‌فُرم هستی، خدا می‌گوید: من تو را به تخت پادشاهی منصوب کردم، وقتی آینه دل تو باز شود این آینه جهان‌نما هم مرا به تو نشان می‌دهد، هم دید تو به جهان فرق می‌کند و جهان را درست می‌بینی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

ای گوهری از کان من، وی طالب فرمان من

آخر بین احسان من، باشد که با ما خو کنی

ما این من ذهنی نیستیم، یک لحظه جدا شویم و ذهنمان را نگاه کنیم؛ ما از جنس گوهر هستیم، ما نیاز داریم خدا به ما بگوید چکار کنیم نه فُرم‌های بیرونی. خدا می‌گوید احسان من را بین، من برای تو احسان و شادی می‌فرستم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

شُرب مرا پیمانه شو، و ز خویشتن بیگانه شو



با درد من همخانه شو، باشد که با ما خو کنی

بیا شرابی که من می‌دهم را پیمانه شو، اصلاً تو برای این کار هستی، برکات را از من بگیر و در جهان پخش کن. نجات را از بیرون نخواه، بند ناف را از جهان بپر، تا زمانی که بند ناف را نبریدی نمی‌شود برکات خدا را بگیری؛ از وضعیت‌ها زندگی نخواه، اتفاقی نخواهد افتاد که به ما زندگی دهد. تو از جنس ماده نیستی چرا بیهوده خودت را با ماده آغشته می‌کنی؟ چرا رها نمی‌کنی؟ چرا چسبیده‌ای؟ این کار درد دارد، بیگانه کردن خود از خویشتن درد دارد و درد هشیاران می‌خواهد این راه صبر می‌خواهد، تا خودمان را زیر نورافکن قرار ندهیم به خدا نمی‌رسیم. به حضور رسیدن، درد و زحمت دارد و زمان می‌برد. این مطالب فهمیدنی نیست، من ذهنی این مطالب را نمی‌فهمد. ما کینه و درد و رنجش، احساس خبط و گناه و ملامت داریم؛ ما مسئولیت خودمان را قبول نمی‌کنیم، قبول نداریم که نحس هستیم و تمام مسائل را خودمان برای خودمان ایجاد کرده‌ایم. ما ترس و اضطراب داریم و در آینده زندگی می‌کنیم، شناخت این چیزها در خودمان زمان می‌برد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

ای شاهزاده داد کن، خود را ز خود آزاد کن

روز آجل را یاد کن، باشد که با ما خو کنی

ما شاهزاده هستیم، باید خودمان را از این من‌ذهنی رها کنیم، اگر نکنیم بالاخره خواهیم مُرد، مردن سوخت و سوز ندارد پس همین الان من‌ذهنی را متلاشی کن و خودت را از آن آزاد کن. خدا می‌گوید: با ما خو کن، رفیق و دوست ما شو که از اول بوده‌ای.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

مانند تیری از کمان، بجهد ز تن سیمرغ جان

آن را بیندیش ای فلان، باشد که با ما خو کنی



همان طور که تیر از کمان می‌جهد، جان تو هم می‌تواند بجهد و برود، روی خودت تمرکز کن، نور افکن را روی خودت بگذار، الگوی تقلید جمعی را کنار بگذار تا با خدا خو کنی؛ فکرهای ذهنی ما را در سطح نگه می‌دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۰

چون که ما را از زمین و از زمان بیرون برد

از فنا ایمن شویم از جود او ما جاودان

زمین و زمان ذهن است. هر اتفاقی با زمان همراه است، اگر مدام به اتفاق نگاه کنیم فراموش می‌کنیم که کی هستیم. اتفاقات در این لحظه می‌افتد و در ذهن به گذشته می‌رود، این گذشته یک بافت فکری است؛ زمان چیزی است که در ذهن ما ایجاد شده، اتفاقات را ذهن به ما نشان می‌دهد. وقتی روی خودمان کار کنیم و به خدا زنده شویم اتفاق و زمان آن ما را کاملاً جذب نمی‌کند، خدا کم‌کم فضا را در درون ما باز می‌کند، بعضی از ما در گذشته و آینده زندگی می‌کنیم، با اتفاقاتی که قبلاً افتاده‌اند زندگی می‌کنیم. در این لحظه من به این لحظه زنده ام و ذهن اتفاقات را به من نشان می‌دهد ولی محل استوار من این لحظه است، متوجه میشویم که ما فانی نیستیم. ما فکر میکنیم فانی هستیم زیرا با جسم هم هویت هستیم.

همیشه این لحظه ی جاودانه است، آگاهی از این لحظه ابدی ما را جاودان میکند.

والسلام

با تشکر از استاد شهبازی عزیز و خانواده گنج حضور

الهه



برنامه ۸۶۲، غزل ۹۶۵ دیوان شمس مولانا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶۵

دلِ گردونِ خَلَلِ کُند، چو مَهِ تو نَهان شود

چو رَسَدِ تیرِ غَمزَه‌آت، همه قَدها کَمان شود

اگر روی عدم پوشانده شود تمام عالم دچار اشکال خواهد شد.

روی ماه خدا که خانه آن درون مرکز انسان است، اگر پوشانده شود و انسان از رسالت و هدفش دور شود تمام کارها تباه خواهد شد.

می‌بینیم که در طول تاریخ هر چه قدر انسان به گمراهی و همانندگی تودرتو دچار شده است، چه اتفاقات ناگواری برای تمام موجودات پدید آمده است.

اگر همانندگی‌های فردی و جمعی شدت بگیرند و قد علم کنند آن وقت است که تیرهای قضای الهی برای درست کردن کارها و هدایت بشر فعال می‌شوند و حتی قدرتمندترین من‌های ذهنی چاره‌ای جز تسلیم و خم شدن ندارند.

خداوند هیچ وقت روی ماهش را از ما نمی‌پوشاند، این ما هستیم که به دام چیزی افتاده‌ایم که خودمان ساخته‌ایم و نور زندگی را با آن پوشانده‌ایم.

این جا یک فرق بزرگ میان وابستگی و همانندگی وجود دارد؛ هم‌چنین واژه شیطان با واژه من‌ذهنی که زندگی آن را به وسیله مرکز گشوده شده آقای شهبازی ساخته است، فرق فراوانی دارد.

حیات جسمی و حتی پیشرفت معنوی ما وابسته به یکسری اسباب و علل است که به جای خود بسیار هم نیکوست.

ما برای پیشرفت معنوی باید یکسری از کارها را در بیرون انجام دهیم مانند قانون جبران، تقویت چهار بُعد و همین‌طور پرهیز کردن از عادات بد.



همچنین در بُعدِ مادی هم جسممان وابسته به چیزهاییست؛ برای مثال ما برای زنده ماندن نیاز به اکسیژن و آب داریم اما چون این دو چیز تقریباً فراوان است و استفاده از آنها لذت و مزه خاصی ندارد ما با آنها همانیده نیستیم. اما همانندگی شکل و فرم چیزها را در ذهن تقویت کردن و مال خود کردن و میل شدید به زیاد کردن و یا کنترل کردن شدید آنهاست.

همچنین من ذهنی باشنده‌ایست که ما خودمان آن را ساخته‌ایم و از جنس وهم است؛ همان قدر که پیچیده و قدرتمند است به همان اندازه هم در دسترس و قابل شناساییست و راه‌هایی از آن هم با هدایت و راهنمایی خود زندگی و با عنایت و جذبۀ خداوند در پی اعمال خودمان گشوده خواهد شد.

به خاطر این امکان، خداوند این همه پیغمبر و رسول را فرستاده است تا نویدبخش‌هایی از دام من‌ذهنی شوند و به خاطر این مولانا و بزرگان و دنباله‌رو آنها گنج حضور این همه آثار معنوی تولید کرده‌اند به این امید کاملاً دست‌یافتنی که مرکز انسان‌ها بار دیگر به روی ماه زندگی گشوده شود.

اما تصویری که ما از شیطان داریم یک موجود بیرونی و قدرتمند است که ما دسترسی و توانایی شناسایی و آزادی از دست او را نداریم و شاید به این خاطر است که آقای شهبازی علاقه زیادی برای تکرار کردن نام شیطان ندارند و از کلمه وابستگی زیاد استفاده نمی‌کنند.

من ذهنی و همانندگی دو واژه‌ای هستند که اگر چه از جنس فرم و ماده هستند، اما تفکر و هدف عمیقی پشت ساختنشان وجود داشته است.

دو واژه‌ای که شاید در ابتدا بسیار نامأنوسند و انگار من‌ذهنی را خیلی کلافه می‌کنند.

به یاد دارم که اوایل گوش دادن به گنج حضور کلمه من‌ذهنی خودم را، در واقع من‌ذهنی‌ام را چه قدر آزار می‌داد و نکته جالب این که هر کسی که به اجبار در معرض شنیدن این برنامه قرار می‌گرفت گویی فقط این واژه را می‌شنید و اولین واکنشش این بود: باز این من‌ذهنی اومد.



ما باید این دو واژه را آن قدر تکرار کنیم تا هم خودمان بفهمیم که من ذهنی یک موجود توهمی و ساخته ذهن خودمان است و در ابتدا خدمتکار ما بوده است تا مدتی معین؛ و شکستن و لا کردن آن نیز با تعلیم زندگی به دست خود ما انجام می شود و در ادامه با تبدیل و ثبات ما همه دنیا بفهمند که چگونه اختیار خود و جهانمان را به این موجود توهمی خودساخته سپرده ایم که امروز در کار جهان به این میزان خلل وارد کرده است و جهان را دچار مشکلات فراوان کرده است.

و این که عوارض این من ذهنی برای ما به عنوان امتداد خدا بیماری هم هویت شدگی یا همانیده شدن بوده است که باز درمانش با اختیار و خواست خود ما توسط زندگی شروع خواهد شد.

پس دل گردون و تمام کائنات که گل به حضور نزدیک شده آن که انسان است با پوشانده شدن عدم، توسط من ذهنی و همانیدگی ها دچار نقصان و خلل شده است.

ما با پیشرفت علمی، اسلحه و بمب ساخته ایم برای زورگویی به همدیگر. خانه ای که باید سرپناه ما می شد برای حفاظت ما از گرما و سرما تبدیل به بزرگترین همانیدگی ما و تقویت و خودنمایی من ذهنی ما شده است. همسرمان را که برای تقویت عشق، آرامش و کمک در جهت ساختن بستری مناسب برای تربیت و پرورش فرزندان عشقی به زندگی مان دعوت کرده ایم، تبدیل شده است به یکی از بزرگترین همانیدگی های ما که تقریباً درست شدن همه کارها را به تغییر کردن او گره زده ایم؛ تغییر که چه عرض کنم در واقع می خواهیم او برده گوش به فرمانمان باشد. پس تک تک ما مسائل و موانع فراوانی را با این همانیدگی ها به وجود آورده ایم که با قرین شدن و جمع شدن با هم برای تمام کائنات و همه باشندگان به وجود آورده ایم. حالا هم نوبت خم شدن من های ذهنی ست؛ هنگام پرتاب شدن تیرهای قضای الهی برای خم کردن من ذهنی ماست. اما این ناز و غمزه زندگی ست؛ جذبه و عنایت اوست؛ پایه اش عشق است و به صلاح و مصلحت ماست. پس زندگی همانیدگی ها را که هدف می گیرد و آن ها را به چشم ما می آورد ما باید برای درست شدن کارها و رفع اشکال ها توسط خرد او فضا را باز کنیم.



برنامه شماره ۸۶۲

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶۵

دل گردون خلل کند، چو مه تو نهان شود

چو رسد تیر غمزات، همه قدها کمان شود

غزل شماره ۹۶۵ از دیوان شمس مولانا:

پرهیز از ایجاد خلل یا نقصان، نااصل کاری، پریشانی و نابسامانی در دو عالم درون و بیرون. پرهیز از خللی که به دنبال مقاومت و قضاوت، قدرت تشخیص و تمییز را از بین برده و هرگونه فکر و عمل انسان را فاسد و تباه می‌کند. فرمان تسلیم و فساداری در برابر اتفاق این لحظه با تمثیل کمان شدن در برابر تیر غمزه زندگی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۵ و ۶۱۶

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت

گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر بپرانییم تیر آن نه ز ماست

ما کمان و تیر اندازش خداست

تمثیل پراندن تیر از وجود انسان توسط زندگی در بیان این حقیقت که انسان به‌عنوان امتداد زندگی با فضاگشایی و تسلیم، فکر و عمل خود را به خرد کل سپرده و از آفات و صدمات عقل جزوی و دید اشتباه آن در امان می‌ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را



بر دران تو پرده‌های طمع را

صافی و سلامتی دیده و عقل، قوه شنوایی و تشخیص یعنی دیدی خالی از مقاومت و قضاوت که در اثر تسلیم و خم شدن در برابر امر زندگی، چهار برکت عقل و حس امنیت و هدایت و رهبری را به ارمغان دارد. صافی و سلامتی دیدی که هرگونه خواسته ذهنی و نارضایتی در مرکز همانیده را شناسایی و بر ملا می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست

اگر بیارم از آن ابر بر سرت بارم

هزاران برکت و عنایت بی حد در آسمان درون انسان هنگام تسلیم و فضاگشایی بدون هیچ واسطه و کمکی از بیرون حاصل می‌شود. عنایتی که انسان را از شک و تقلید و نیاز به هرگونه تأیید و توجه از بیرون رها می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۰

احمقی ام بس مبارک احمقی است

که دلم با برگ و جانم متقی است

هزاران برکت و عنایتی که به دنبال تحقق فرمان تسلیم و فضاگشایی، حرکت عروج به فضای یکتایی را از پایین‌ترین نقطه مقاومت و قضاوت و از تواضع و افتادگی ذهن مهیا می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶۵

ز تک خاک دانه‌ها سوی بالا بر آمده

که عنایت فتاده را به علی نردبان شود



تحقق فرمان تسلیم و فساداری در برابر اتفاق این لحظه، توانایی انسانی است که پس از شناسایی ذهن و نیازهای کاذب آن، اداره امور مرکز و هرگونه فکر و عملی را به عهده زندگی گذاشته و در خدمت اوست.

انسانی که از چهار برکت عقل و حس امنیت، هدایت و رهبری، سپری از صبر و شکر و پرهیز در برابر خلل و آفات ذهن همانیده در دست دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

در خدمت شه باشد، شب همره مه باشد

تا از ملا اعلی چون مه سپهی یابد

تحقق فرمان تسلیم و فساداری در برابر اتفاق این لحظه، توانایی انسانی است که کوشش و جهد خود، برای شناسایی همانیدگی‌ها را بیشتر می‌کند. متوجه است که دم و نفس آخر خلل یا ناصصل کاری و آشفتگی ذهن همانیده به برکت آموزش‌ها و تعلیمات مولانا فرا رسیده، باشد که مورد توجه و عنایت خاص زندگی قرار گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۳

تا دم آخر دمی آخر بود

که عنایت با تو صاحب سر بود

با احترام مریم از اورنج کانتی



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com